



## خاطراتی از آیت الله العظمی حاج آقا حسین طباطبایی قمی

سیدمرتضی قزوینی

آیت الله العظمی حاج آقا حسین قمی (۱۳۶۶ - ۱۲۸۲ ق) تحصیلات علمی خود در قم و تهران آغاز کرد و در سال در سال ۱۳۱۱ ق راهی حوزه نجف اشرف شد و از محضر آیات عظام میرزا حبیب الله رشتی، حاج آقا رضا هممائی، آخوند خراسانی، سید محمد کاظم یزدی و سید احمد کربلایی بهره برد. ایشان در سال ۱۳۲۱ به سامرا رفت و در

مکتب علمی میرزا محمد تقی شیرازی شرکت کرد. با توجه به درخواست اهالی مشهد از محضر میرزا، ایشان به دستور استاد و پس از ده سال سکونت در سامرا، به سوی مشهد مقدس سفر کرد.<sup>۱</sup> حاج آقا حسین از تمام اساتید خود در نجف و سامرا، اجازه اجتهاد داشت<sup>۲</sup> وی، زعامت و سرپرستی حوزه علمیه خراسان را به عهده گرفت و علاوه بر رسیدگی به امور محصلان علوم دینی، دانش فقه و اصول را برای طالبان علم، در منزل خود تدریس می‌کرد.<sup>۳</sup>

در دوران مرجعیت و زعامت آیت الله قمی، حوادث و رویدادهای مهمی رخ داد و ایشان با موضعگیریهایی مناسب و قاطع، جایگاه و عظمت مقام مرجعیت را نمایان ساخت، از جمله آن حوادث، می‌توان به موضوع کشف حجاب و متحدالشکل شدن لباسها از سوی رضاخان، و ایفای نقش و موضع مهم و اساسی ایشان در افشا و رسوایی این توطئه اشاره کرد.

واکنش شجاعانه آیت الله قمی و حرکت اعتراض آمیز ایشان به تهران، و پس از آن قیام خونین مسجد گوهرشاد، باعث شد که رژیم ستم‌شاهی پهلوی، مدتی ایشان را در تهران توقیف و در نهایت، در سال ۱۳۵۴ ه. ق. به عراق تبعید کند. و از آن پس مرکز مرجعیت ایشان به کربلا منتقل گردید. حوزه علمیه کربلا، که با رحلت مرحوم آیت الله العظمی میرزا محمد تقی شیرازی رو به ضعف نهاد لیکن با ورود آیت الله العظمی قمی در سال ۱۳۵۴ ه. ق، و تصدی امور حوزه، رونقی دوباره یافت.

متن ذیل از سوی آیت الله سیدمرتضی قزوینی تدوین شده است؛ ایشان امام جماعت و خطیب کنونی آستان حسینی و این یادداشت کوتاه را به درخواست حجت الاسلام والمسلمین آقای نوراللهیان به زبان عربی قلمی کردند که در اختیار فصلنامه قرار گرفته، به فارسی ترجمه گردید.

\*\*\*

نه ساله بودم که به همراه خانواده‌ام به ایران سفر کردم. سال ۱۹۳۸ میلادی بود. پدرم در یکی از مساجد شهر تهران امامت کرد. به دلایلی از تهران کوچ کرده و به شهر قزوین رفتیم. در مدت حضور ما در این شهر بود که جنگ جهانی دوم در گرفت. آتش جنگ همچنان شعله می کشید تا این که ایران اشغال شد و روس‌ها وارد قزوین شدند. این وضع باعث شد که نتوانیم از این شهر جنگزده بیرون برویم. به ناچار، یک سال و نیم همه سختی‌ها را به جان خریدیم و در قزوین ساکن شدیم.

در همان روزها حاج آقا حسین قمی (ره) به نشانه اعتراض به حکومت وقت ایران که در رأس آن، رضاخان پهلوی بود، به کربلا هجرت کرد. خروج ایشان از ایران، ضربه سختی به پهلوی وارد کرد. بعد از پایان جنگ جهانی دوم ما نیز همراه پدر و سه برادرم به کربلا هجرت کردیم. یادم هست که حاج آقا حسین قمی را هر روز می دیدم؛ در حالی که بر درازگوشی سوار بود و قبل از درس، ابتدا به زیارت امام حسین علیه السلام و سپس به زیارت قمر بنی هاشم علیه السلام می رفت و سپس راهی جلسه درس می شد. از کوچه پس کوچه‌ها می گذشت، اما وقتی به شاهراه اصلی می رسید، راهش را کج می کرد و از مسیر دیگری می رفت. با این که راه طولانی تر می شد، اما به دلیل غصبی بودن آن شاهراه، خود را مجاز به عبور از آن نمی دانست. آن کوچه‌ای که حاج آقا حسین راه خود را به سوی آن کج می کرد و از آن می گذشت، بعدها به خیابان صاحب الزمان تغییر نام و نشان داده است.

حاج آقا حسین می خواست حوزه علمیه‌ای در کربلا تأسیس کند که هم شأن حوزه نجف بشود و کم از آن نباشد؛ به همین دلیل تعدادی از بزرگان، علما و فضلا را دعوت کرد و از ایشان خواست تا رحل اقامت در کربلائی معلی افکنده و به امر تدریس در حوزه علمیه کربلا همت گمارند؛ مخصوصاً توصیه نمود که به فقه و اصول بیشتر توجه کنند. شخصیت‌هایی همچون سید هادی میلانی و میرزا مهدی شیرازی و سید ابوالقاسم خوئی و شیخ یوسف خراسانی (استاد ما) و شیخ محمدرضا اصفهانی (استاد دیگر ما) در این حوزه حضور داشتند.

در بخش عربی حوزه نیز حاج آقا حسین تعدادی از طلاب عرب شهر عماره را دعوت کرد و از استاد ما علامه شیخ محمد خطیب خواست تا تدریس ایشان را بر عهده بگیرد. آیت الله خوئی در کربلا نماند و به نجف برگشت، اما تعدادی همچنان در کربلا ماندند؛

◆ حاج آقا حسین می‌خواست حوزه علمیه‌ای در کربلا تأسیس کند که هم‌شأن حوزه نجف بشود و کم از آن نباشد؛ به همین دلیل تعدادی از بزرگان، علما و فضلا را دعوت کرد و از ایشان خواست تا رحل اقامت در کربلای معلی افکنده و به امر تدریس در حوزه علمیه کربلا همت گمارند.

◆ در بخش عربی حوزه نیز حاج آقا حسین تعدادی از طلاب عرب شهر عماره را دعوت کرد و از استاد ما علامه شیخ محمد خطیب خواست تا تدریس ایشان را بر عهده بگیرد. آیت‌الله خوئی در کربلا نماند و به نجف برگشت، اما تعدادی همچنان در کربلا ماندند؛ مثل سید زین العابدین کاشانی که از بزرگان علما بود و زادگاهش نیز کربلا بود.

مثل سید زین العابدین کاشانی که از بزرگان علما بود و زادگاهش نیز کربلا بود.

حاج آقا حسین از بزرگانی که مانده بودند، هیئت استفتایی تربیت داد که جلسات دوره‌ای داشتند و به بحث و بررسی مسائل مختلف فقهی می‌پرداختند. حوزه علمیه کربلا می‌رفت که خون تازه‌ای در رگهایش بجوشد و جان تازه‌ای بگیرد. مدارس کربلا پر از طلبه شده بود: «مدرسه سردار حسن خان» که مدرسه‌ای در سطح مدرسه فیضیه قم است، «مدرسه هندیه»، «مدرسه بادکوبه» و مدارس دیگر.

فَضْلُ اللَّهِ لِحَاجِّ آقَا حَسَنِ الْعَبْدِ الْكَاذِبِ الْجَلِيلِ الْعَظِيمِ



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

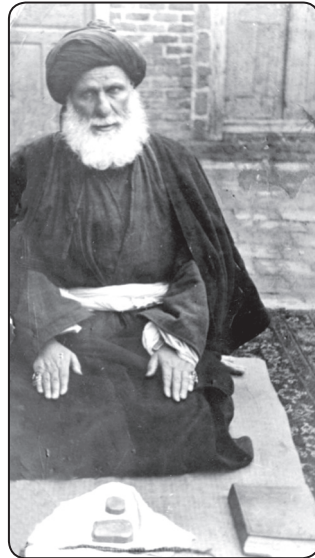
دوازده ساله بودم که پدرم مرا به حوزه علمیه کربلا وارد کرد و به تحصیل در مدرسه هندیه و مدرسه محمد خطیب مشغول شدم و خود علامه خطیب به طلاب عرب‌زبان تدریس فقه می‌کرد.

چهارده ساله بودم که عمه پدرم از من خواست که به نزد حاج آقا حسین بروم تا استخاره‌ای برایش بگیرد. به منزل حاج آقا حسین رفتم و وارد اتاق خصوصی‌اش شدم. با این که کم سن و سال بودم، استقبال بسیار گرمی از من نمود و اخلاقی بسیار عالی و توجهی خاص به من داشت. حاج آقا حسین پرسید: کاری داشتید؟ عرض کردم یکی از بستگان ما از شما استخاره‌ای با قرآن می‌خواهد. مرحوم سید نیز به گرمی اجابت نمود.

بعد از سقوط رضاشاه پدر، محمدرضا در رأس قدرت قرار گرفت و هر چه می‌توانست فشار را بر روحانیت و علما بیشتر کرد. ایشان به همراه تعدادی از بزرگان، مانند میرزا مهدی شیرازی به ایران رفت و بعد از چند ماه بازگشت و در هنگام ورود به کربلا مردم به گرمی از او استقبال کردند.

پس از فوت آیت‌الله سید ابوالحسن اصفهانی، علمای نجف بر مرجعیت حاج آقا حسین قمی اجماع نمودند و از ایشان خواستند تا در نجف سکونت کند و ایشان نیز پذیرفت.

در یکی از سفرهای زیارتی‌اش از کربلا، من به همراه مرحوم پدر و دائی‌ام سید محمد صالح قزوینی به دیدار او رفتیم. پدرم از ایشان پرسید که چرا کربلا را ترک



حاج آقا حسین بعد از اقامه نماز، دست‌ها را به طرف آسمان بلند کرده، متضرعانه به خدا عرض می‌کند: «پروردگارا! اگر در مرجعیت من مصلحتی در دینم و رضای خودت وجود دارد، پس عمرم را طولانی کن و اگر چنین نیست، قبض روحم کن.»

کردید؟ حاج آقا حسین پاسخ دادند که اگر امام حسین علیه السلام مرا سرزنش کند و بگوید: ای گردن شکسته! مگر از ما بدی دیدی که ما را رها و جوار ما را ترک کردی، در جوابش هیچ نخواهم داشت.

اوایل که حاج آقا حسین قمی به نجف رفته بود، بیش از چهار ماه نگذشته بود که برای زیارت به کربلا آمد و از سیدهادی میلانی و میرزا مهدی شیرازی خواسته بود که همراهی اش کنند. در حرم مطهر امام حسین علیه السلام حاج آقا حسین از این دو سید بزرگوار خواسته بود تا دعایش را آمین بگویند. حاج آقا حسین قمی بعد از اقامه نماز، دست‌ها را به طرف آسمان بلند کرده، متضرعانه به خدا عرض می‌کند: «پروردگارا! اگر در مرجعیت من مصلحتی در دینم و رضای خودت وجود دارد، پس عمرم را طولانی کن و اگر چنین نیست، قبض روحم کن.» آن دو سید نیز آمین گفتند.

حاج آقا حسین قمی پس از این دعا بیش از یک هفته زنده نماند. بیمار شد و برای مداوا به بغداد رفت؛ ولی درمان اثری نکرد و همان‌جا در گذشت. پیکر مبارکش را به کربلا آوردند و سپس به نجف برده شد. مردم بسیاری در تشییعش شرکت کردند؛ هزاران هزار. مجلس بسیار باشکوهی شد. من در رئای ایشان دو قصیده گفتم که یکی را در شب ختم و یکی را در شب چهلم ایشان قرائت کردم. مجلس چهلم ایشان در مدرسه هندیه برگزار شد. روحش شاد و یادش گرامی.

#### پی‌نوشت‌ها:

۱. اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۶۹.
۲. حاجیانی، عنصر فضیلت و تقوی، ص ۲۲.
۳. همان